فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc530435377)

[اشاره 2](#_Toc530435378)

[بررسی ادله قول سوّم (قول مرحوم خوئی) 2](#_Toc530435379)

[مباحث کلی در اشکال به ادله قول سوّم 2](#_Toc530435380)

[اشاره‌ای به بحث اشتراک لفظی و انواع آن 4](#_Toc530435381)

[صورت اوّل: اشتراک بین معانی متباین 4](#_Toc530435382)

[صورت دوّم: اشتراک بین معانی عام و خاص 4](#_Toc530435383)

[جمع‌بندی محور اوّل: دو قانون کلی 6](#_Toc530435384)

[قانون اوّل: اقسام اشتراک لفظی 6](#_Toc530435385)

[قانون دوّم: انواع معانی در اشتراک لفظی بین عام و خاص 6](#_Toc530435386)

[نکته 1: در این بحث صورت اوّل از مفاهیم جایگاهی ندارد 8](#_Toc530435387)

[نکته دوّم: بحث در اینجا از لغت از نه حقیقت شرعیه 8](#_Toc530435388)

[جمع‌بندی 10](#_Toc530435389)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

در جلسه گذشته عرض شد که در مقام دوّم به ادلّه اقوال پرداخته می‌شود و ابتدا از دلیل قول سوّم شروع شد که در آن عدالت تعریف می‌شد به «فعل طاعات و ترک معاصی» که عمده‌ترین دلیل در اینجا همان تمسک به ظواهر قول لغویّین می‌باشد با تقریری که پیرامون آن عرض شد.

همان‌طور که مستحضرید گفته شد مهم‌ترین دلیلی که امثال مرحوم خوئی و قائلان به قول سوّم اقامه نمودند برای اینکه ثابت کنند عدالت همان فعل طاعات و معاصی است و ملکه در آن شرط نمی‌باشد این است که وقتی به ظاهر لغت مراجعه می‌شود مشاهده می‌شود که عدل وصف فعل می‌باشد و به عبارت دیگر یک امر رفتاری و فعلی می‌باشد و چیزی در لغت پیدا نمی‌شود که بتوان از آن استفاده کرد که عدل را به عنوان یک وصف نفسانی و ملکه روحی معنا کند و ظاهر مواردی همچون استواء، استقامت و ... عبارت است از رفتاری که مطابق با ضوابطی باشد یا رفتاری که در آن تعدّی و جور وجود نداشته باشد و...

آنچه گفته شد اصل کلام است که هم در کلمات بزرگانی قبل از مرحوم خوئی وجود دارد و هم در کلمات ایشان بر این مطلب تأکید شده است همچنین متأخرین و افراد زیادی هم همین تعابیر را دارند که می‌فرمایند ظاهر کلمات لغویین به این صورت است که این نکته و استدلال اساسی بود که در بحث وجود دارد.

در بررسی این دلیل در جلسه قبل بحث بسیار اساسی شروع شد که همان بحث می‌بایست تکمیل گردد که تا آخر مباحث نیز این بحث بسیار راهنما می‌باشد.

## بررسی ادله قول سوّم (قول مرحوم خوئی)

همان‌طور که ملاحظه فرمودید در بررسی این دلیل عرض شد که مشتقاتی که از این نوع مصادر و مبادی اتّخاذ می‌شود مشترک لفظی بین چند معنا می‌باشند. کلام در بررسی اینجا –که تا حدّی جامع نیز می‌باشد- به دو محور کلی تقسیم می‌گردد که محور اوّل آن تبیین اشتراک لفظی مشتقات از این مبادی و مصادری از این قبیل می‌باشد و محور دوّم این است که هنگامی مشخص شد که اینها مشترک لفظی هستند چه قاعده‌ای می‌بایست اعمال گردد که البته در طی سال‌های گذشته بارها به آن اشاره شده و در اینجا نیز مجدداً عرض خواهد شد.

### مباحث کلی در اشکال به ادله قول سوّم

پس همان‌طور که گفته شد در اینجا دو مبحث وجود دارد:

مبحث اوّل این است که این مشتقات از واژه عدل و نظایر آن چند معنا به نحو اشتراک لفظی دارد؟ با این توضیحی که در جلسه قبل عرض شد که کلماتی همچون بیع، شراء، تجارت، همین واژه عدل و کلمات و مصادیر دیگری از همین قبیل که هنگامی که مشتق آنها أخذ می‌شود می‌تواند چند معنا داشته باشند؛ و لو اینکه این مصادر و مبدأ مشتق –یعنی بیع، شراء، تجارت، رانندگی، سیاقت تا عدل و عدالت و ...- همه اینها واژگان و مفاهیمی هستند که حاکی از افعال می‌باشند و در واقع وصف فعل بوده و رفتارها را بیان می‌کنند، به عبارت دیگر مفهوم بیع و شراء یعنی همان عملیاتی که در خارج انجام می‌شود و یا سیاقت و رانندگی یعنی همان عملی که در خارج انجام می‌گیرد و هکذا بسیاری از واژگان و لغاتی که حاکی از یک معنای فعلی می‌باشند به این معنا که یک رفتار خارجی نشان می‌دهند، اما همین مفاهیم که مصادر و مبادی مشتق می‌باشند هنگامی که از آنها مشتق أخذ می‌شود دارای چند معنا می‌شوند که از عام به خاص شروع می‌شوند یعنی از مفهوم بسیار گسترده تا مفهوم خاص می‌باشد که لااقل سه معنا پیدا می‌کنند.

به‌عنوان‌مثال هنگامی که گفته می‌شود تاجر، بقال، راننده (سائق) و ... فعل مصدری اینها یعنی همان عمل خارجی اما زمانی که مشتق اینها أخذ می‌شود حداقل سه معنا پیدا می‌کنند:

1. معنای عام واژه‌ها، یعنی همان شخصی که این عمل از او صادر شده است و لو برای یک بار. در واقع وقتی یک بار هم این شخص مثلاً رانندگی کرد به او راننده اطلاق می‌شود، یا کسی که یک بار چیزی را می‌فروشد به او بایع اطلاق می‌شود و لو اینکه بار اوّل شخص باشد و بعد از آن نیز هیچ‌گاه این افعال را انجام ندهد. این معنای اوّل مشتق لغات می‌باشد که در اینها مشتق حکایت می‌کند «أمّن یقوم به ذاک المبدأ و لو مرّةً واحده»
2. معنای دوّم مشتقاتی که از این افعال و مصادر و مبادی فعلی أخذ می‌شود این است که در مشتق علاوه بر صدور فعل نوعی استمرار و تکرر هم وجود دارد. به‌عنوان‌مثال وقتی که به کسی بایع یا سائق گفته می‌شود به معنای کسی است که مستمرّاً و مکرراً این اعمال از او صادر شده است.
3. معنای سوّم از دو معنای قبلی خاص‌تر و محدودتر می‌باشد و در واقع مشتق در معنای سوّم یعنی کسی که هم این عمل از او صادر می‌شود، هم استمرار دارد و هم به نحوی این عمل شغل و حرفه او است و یا اینکه این عمل ملکه او می‌باشد؛ که همان‌طور که ملاحظه شد این صورت نسبت به صورت‌های قبل أخص و محدودتر می‌شود.

به‌عنوان‌مثال وقتی گفته می‌شود «بذل و احسان» مفهوم مبدائی آن این است که انسان از روی احسان چیزی را به دیگری می‌بخشد، اما وقتی که الفاظی همچون محسن یا باذل از این مبدأ أخذ شود این مشتقات حدّ اقل سه معنا دارند به این شرح که:

الف) باذل یعنی کسی که چیزی به دیگری می‌دهد و لو اینکه برای یک بار این کار را انجام دهد.

ب) باذل یعنی کسی که مستمرّاً و مکرراً به دیگری عنایت کرده و بذل و بخشش دارد.

ج) که نسبت به دو صورت قبل محدودتر می‌باشد و در این صورت باذل یعنی کسی که دارای طبع بخشش است و برای او ملکه می‌باشد.

البته در افعال با هم متفاوت است و همان‌طور که در اصول فقه و ... ملاحظه شد می‌توان گفت که محنه و حرفه می‌باشد مثل بایع، تاجر و ... که یک نوع شغل را افاده می‌کند و یا اینکه در برخی موارد ملکه و طبع را افاده می‌کند به این معنا که مشتق دارای نوعی روحیه است که مبدأ صدور فعل می‌شود.

اینها به نحو مشترک لفظی وجود داشته و اختصاص به یک واژه یا دو واژه نداشته و همچنین اختصاص به زبان خاصی ندارد بلکه این تنوّع دلالات مشتق –لااقل در سه محور عام تا خاص و أخص- در لغات مختلف وجود دارد و همان‌طور که گفته شد مختص زبان خاصّی نبوده و مثلاً در زبان فارسی هم به همین صورت است و مثلاً وقتی گفته می‌شود «این شخص فروشنده است» گاهی به این معنا است که او چیزی را در مورد خاصّی فروخته است، گاهی به این معنا است که او مرتباً به فروش اجناس می‌پردازد و حتی در حالت سوّم أخصّ از دو معنای قبل می‌باشد که مثلاً گفته می‌شود «صنف فروشندگان» یعنی کسانی که فروش برایشان یک محنه و ملکه و حرفه شده است که در واقع در صورت سوّم لفظ فروشنده افاده گر ملکه و محنت و حرفه و شغل است که یک وصف ثابتی در شخص می‌باشد؛ و همچنین است لغات دیگر از این قبیل.

سؤال: در مجموع مشتقات آنچه اصل است اشتراک معنوی است و معانی مختلفی که وجود دارد با قرینه مشخص می‌گردند.

جواب: خیر، قبلاً گفته شد که مشترکات لفظی بر دو قسم هستند، در جایی که عام و خاص می‌باشند فی‌الواقع در آنجا لفظ در معنای خاص به کار می‌رود و این خصوصیّت در لفظ مأخوذ شده است نه اینکه فقط چیزی به عنوان استعمال مطلق در لفظ باشد.

### اشاره‌ای به بحث اشتراک لفظی و انواع آن

این مطلب بارها عرض شده و مجدداً این توضیح اشاره می‌شود که مشترک لفظی بر دو قسم می‌باشد:

#### صورت اوّل: اشتراک بین معانی متباین

یک مشترک لفظی آن است که بین متباینات اشتراک دارد همچون لفظ عین که مشترک بین معانی متباینه است، مثلاً خورشید و چشمه، این یک قسم از مشترکات لفظی می‌باشد.

#### صورت دوّم: اشتراک بین معانی عام و خاص

قسم دوّم از مشترکات لفظی آن‌هایی هستند که اشتراک لفظی بین عام و خاص وجود دارد که گاهی فقط دارای یک عام و خاص است و گاهی دارای سلسله‌مراتب است که مثال آن هم قبلاً زده شده است که در ابتدای آموزش فلسفه اگر ملاحظه بفرمایید در آنجا گفته شده است که کلمه علم پنج یا شش معنای مشترک دارد (که ما معانی را به بیش از این رساندیم) که این معانی مشترک واژه علم مشترک لفظی می‌باشد اما نه اشتراک بین متباین‌ها، بلکه بین عام و خاص‌ها می‌باشد. به‌طور کل علم دارای یک معنای عامی است یعنی «الصّورة الحاصله لشّیء عند النّفس»، اما همین علم گاهی معنای خاصّ پیدا می‌کند که آن عبارت است از مجموعه قضایایی که پیرامون یک موضوع جمع شده‌اند که مثلاً به علم فقه و اصول و... تعبیر می‌شود.

پس همان‌طور که ملاحظه شد علم یک واژه است اما مشترک بین دو معنا است که رابطه آنها عام و خاص می‌باشند و یک معنای علم همان «الصّورة الحاصله لشّیء عند النّفس» می‌باشد که در اینجا عبارت «الصّورة الحاصله» شامل تصوّر و تصدیق می‌شود شامل یک مفهوم و بیشتر می‌شود و ... مفهوم دیگری که برای علم گفته می‌شود تصدیق است، مفهوم سوّم آن علم به معنای مجموعه‌ای است از گزاره‌هایی که پیرامون یک موضوع جمع شده‌اند همچون علم نحو، علم صرف، علم فیزیک، علم شیمی و ... و این‌گونه نیست که وقتی به فیزیک یا شیمی علم گفته می‌شود به عنوان یک مصداق از مفهوم کلی باشد بلکه در اینجا یک مصداق خاصّ متولّد شده است و علمی که در اینجا گفته می‌شود ذاتاً دارای معنا است نه اینکه این علم را مصداقی از مفهوم کلی «الصّورة الحاصله لشّیء عند النّفس» باشد بلکه در اینجا علم مجموعه قضایی است که پیرامون یک موضوع جمع شده‌اند که این یک معنای خاص می‌باشد نه اینکه گفته شود یک مفهوم کلی برای کلمه علم وجود دارد که یکی از مصادیق آن این مجموعه قضایا می‌باشد که این در لغت بسیار رایج می‌باشد «و ما نیز در این حدود بیست سال بارها راجع به مشترک لفظی، انواع و اقسام و احکام آن بسیار سخن گفته‌ایم و سال گذشته هم عرض شد که اگر مجموعه مباحثی که پیرامون مشترک لفظی عرض شده است جمع بشود شاید فقط همین بحث مشترک لفظی و معنوی به اندازه یک کتابچه باشد و یا مقاله مفصّلی می‌توان از احکام و قواعدی که در باب اشتراک لفظی و معنوی و انواع آن وجود دارد تهیه کرد».

یکی از مباحث اشتراک لفظی همین مطلب می‌باشد که بسیار متداول است که معمولاً وقتی مشترک لفظی گفته می‌شود ذهن انسان به سمت اشتراک بین معانی متباین سوق داده می‌شود درحالی‌که غیر از این صورت نیز اشتراک لفظی وجود دارد که گفته شد عبارت است از مشترک لفظی بین عام و خاص و نظایر این هم بسیار زیاد است و آنچه در قسم دوّم این بحث عرض می‌شود از مصادیق قسم دوّم اشتراک لفظی می‌باشد به این معنا که این نوع از واژه و مصادری که حاکی از یک فعل صادر از فاعل می‌باشد زمانی که از آنها مشتق أخذ بشود ترکیب مشتق اسم فاعلی -که البته در اسم مفعول آن هم کمابیش این‌چنین است- به عنوان شاه فرد مشتق یک اشتراک لفظی حاصل می‌شود از نوع اشتراک لفظی بین عام و خاص که حداقل در آن سه معنای مذکور از عام به خاص در چنین مشتقاتی وجود دارد که همان‌طور که چندین بار عرض شد عبارت است از اینکه:

الف) فعل از شخص صادر شده باشد و لو فقط برای یک بار که این معنای عام آن مشتق می‌باشد.

ب) گاهی همین مشتق در کسی استعمال می‌شود که به صورت مکرر و مستمر این فعل از او صادر می‌شود.

ج) و گاهی معنا أخص از دو معنای قبل می‌شود و در این صورت آن لفظ مشتق به معنای ملکه‌ای است که در شخص وجود داشته و موجب صدور این فعل می‌شود.

کلمه بایع (فروشنده) دقیقاً به همین صورت است و تطبیق آن به معانی سه‌گانه به این صورت است که:

الف) فروشنده کسی است که چیزی را در موردی به دیگری فروخته است و لو برای یک بار (مرةً واحده) که به این شخص فروشنده اطلاق می‌شود.

ب) فروشنده کسی است که مکرر و مستمر به این کار اشتغال داشته و این فعل مستمراً از او صادر می‌شود.

ج) فروشنده کسی است که این فعل به صورت شغل، محنت و طبع او درآمده و به نوعی می‌توان گفت فرهنگ و ملکه او است.

اینها سه رتبه‌ای هستند که معانی متفاوت در یک لفظ را به ما نشان می‌دهند که البته میان این معانی نسبت تباین نمی‌باشد بلکه نسبت عام و خاص است.

## جمع‌بندی محور اوّل: دو قانون کلی

در جمع‌بندی محور اوّل باید گفت که دو قانون کلی در اینجا مطرح شده است:

### قانون اوّل: اقسام اشتراک لفظی

قانون اول این است که اشتراک لفظی بر دو قسم است:

1. الاشتراک بین المعانی المتباینه، یعنی اشتراک لفظی بین الفاظ متباین همچون لفظ «عین» در عربی و لفظ «شیر» در زبان فارسی
2. الاشتراک بین العامّ و الخاص، یعنی اشتراک لفظی میان معانی عام و خاص همچون لفظ «علم» که مثال آن مفصلاً مطرح شد.

### قانون دوّم: انواع معانی در اشتراک لفظی بین عام و خاص

قانون دوّم این بود که مشتقاتی که از مصادری هستند که حکایت از افعال انسان می‌کنند حداقل در اشتراک لفظی آنها سه معنا وجود دارد که از نوع دوّم می‌باشد یعنی اشتراک لفظی بین عام و خاص که سه معنای آن عبارت است از:

1. فعل از شخص صادر می‌شود و لو مرةً واحده
2. فعل از شخص به صورت مکرر صادر می‌شود.
3. شخصی که دارای ملکه و طبع متناسب با آن فعل دارد.

این دو قانونی است که در محور اوّل عرض شد که در اینجا این دو قانون در مفاهیمی همچون عادل یا مرضی و یا واژه‌ها و مشتقاتی که مرتبط با عدالت هستند و در روایات وارد شده‌اند پیاده می‌شوند و عرض ما در اینجا این است که این مصداق همین دو قانون است به این بیان که عدل یا عادل دارای سه معنا می‌باشد:

الف) معنای اوّل عادل کسی است که فعلی منطبق با ضوابط از او صادر شده است.

ب) عادل کسی است که افعال او مستمرّاً منطبق بر ضوابط است که این همان قول سوّمی است که مرحوم خوئی و تابعین آنها می‌فرمایند.

ج) عادل کسی است که دارای ملکه عدالت است (که به‌عنوان‌مثال بذول هم به همین معنا است)

اینها سه معنایی است که مشترک لفظی، حقیقی و عام و خاص می‌باشند و باید گفت فرمول اصلی این مسأله این است و این مسأله به این شکل و با تحلیل لغت‌شناسی در کلام هیچ یک از بزرگان طرح نشده است که توجّه به این مطلب می‌تواند راه را برای مباحث بعدی بازتر کند.

بحث قابلیت که از مباحث عقلی نیست بلکه اینها تبادرهای انسان و انسباق معانی از الفاظ می‌باشد و به‌عنوان‌مثال می‌توان این سؤال را مطرح کرد که در زبان فارسی فروشنده به چه معنا است؟ گاهی فروشنده کسی است که یک شیئی را و لو یک بار بفروشد، مثلاً اگر کسی یک عطری را یک بار به شما بفروشد به او گفته می‌شود «فروشنده عطر»، اما گاهی گفته می‌شود که فروشنده عطر به کسی اطلاق می‌شود که دائماً این عمل را انجام می‌دهد و گاهی نیز از این هم فراتر است و فروشنده عطر به کسی گفته می‌شود که دارای این شغل بوده و در واقع جزء صنف فروشندگان عطر می‌باشد.

سؤال: آیا می‌توان گفت که این تبادر برای شخص است نه تبادر کلمه؟

جواب: تبادر‌ کلمه برای شخص است نه اینکه گفته شود تبادر برای کلمه است.

سؤال: نکته‌ای در جلسه قبل مطرح شد به این بیان که در مصدر این کلمات هم ظرفیتی وجود دارد که این سه معنا را در خود داشته باشد؟!

جواب: بله، همان‌طور که مطلع هستید در جلسه قبل به این مسأله اشاره شد که قاعدتاً زمینه‌ای در مصدر وجود دارد که مثلاً در مصدر بیع در حالت دوم و سوّم به نوعی به صورت ملکه فروش درآمده است. چراکه وقتی گفته می‌شود مرکّب وضع شده است برای معانی پس حتماً تحوّلی در مبدأ هم ایجاد می‌شود و این مانعی ندارد. پس همان‌طور که در جلسه قبل عرض شد حتماً در مبدأ هم تغییر و تحوّلی ایجاد می‌شود که مشتق آن به این صورت می‌باشد، منتهی در مشتق این معانی بسیار واضح می‌باشد و به‌عنوان‌مثال وقتی عباراتی همچون «عادل» «بذول» «مشتری» «بایع» و ... گفته می‌شود اینها دارای چند معنایی هستند که به صورت عام و خاص می‌باشند.

#### نکته اول: در این بحث صورت اوّل از مفاهیم جایگاهی ندارد

حال در واقع مشخص می‌گردد که وقتی قرار است بررسی مفهومی این واژگان صورت گیرد نباید تمرکز بر مبدأ باشد بلکه باید دید مشتق چه وضعی دارد چراکه غالباً و علی‌القاعده در روایات هم همین مشتقات آورده شده است، مثلاً «أشهدوا ذوی عدلٍ منکم» که در اینجا «ذوی عدل» مشتق لفظ عدل می‌باشد و یا در روایت دیگری آمده است: «لا تقرأ خلف امامٍ عادل» که در اینجا لفظ عادل به کار برده شده است و از همین قبیل عبارات و روایاتی که واژگانی نظیر عادل در آنها وارد شده است، مثلاً عباراتی همچون «مرضی» «تقوی» «متّقی» «صائم» همه این الفاظ به همین صورت می‌باشند و به‌طور کل تمام واژگانی که مشابه و متناظر با عدالت می‌باشند به صورت مشتق در روایات وارد شده‌اند و عرض ما در اینجا این است که این مشتق مشترک لفظی است از نوع عام و خاص و در اینجا نیز لااقل سه معنا دارد. آنچه می‌توان در اینجا گفت این است که مشتقاتی که در الفاظی همچون عادل در روایات به کار می‌رود به معنای اولیه آن نیست بلکه مناسبات حکم و موضوعی در روایات وجود دارد که وقتی «عادل» یا «مرضیّ عند النّاس» و امثال اینها گفته می‌شود معنای اینها این نیست که کسی که در یک مورد یک عمل پسندیده‌ای انجام داد عادل باشد! پس مفهوم اوّل کنار گذاشته شده و امر دائر بین مفهوم دوّم و سوّم می‌شود یعنی دقیقاً همان اختلافی که بین اعلام در این بحث وجود دارد به این شرح که:

عادل کسی است که مستمرّاً فعل از او صادر می‌شود و یا اینکه عادل کسی است که دارای ملکه نفسانیه‌ای است که موجب صدور مستمرّ فعل می‌شود.

سؤال: آیا این نکته در خصوص لفظ عادل وجود دارد و یا اینکه در تمام مشتقات می‌بایست به همین صورت عمل شود؟

جواب: به تناسب الفاظ و مشتقات آن متفاوت است. در این بحث گفته می‌شود که کلمه عادل بین معنای دو و سه مردّد است اما ممکن است موردی وجود داشته باشد که بین هر سه معنا مردد باشد. در اینجا قرینه‌ای وجود دارد که وقتی عادل گفته می‌شود مقصود این نیست که کسی یک بار عمل عادلانه انجام داده باشد امام جماعت عادل باشد، بلکه عادلی که در اینجا گفته می‌شود –همان‌طور که قبلاً هم در تقریر فرمایش مرحوم خوئی گفته می‌شد- و مشتقات آن به معنای «مَن یصدر منه الفعل و لو مرةً واحده» قطعاً نمی‌باشد بلکه نیاز به حالت و مفهوم بزرگ‌تری است که آن مفهوم بزرگ‌تر مردد است بین تکرر و استمرار عدالت در زندگی و یا اینکه استمراری است که متّکی بر یک خلق‌وخوی ثابتی می‌باشد که بین این دو صورت اختلاف وجود دارد و این همان اختلافی است که بین اقوال یک و دو از یک طرف و قول سوّم از سوی دیگر وجود داشت.

#### نکته دوّم: بحث در اینجا از لغت از نه حقیقت شرعیه

در اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه وقتی در کلمات بزرگان و قائلین به قول سوّم از متقدّمین و متأخرین غور می‌شود ملاحظه می‌گردد که این بحث را به سمت حقیقت شرعیه برده‌اند، حال عرض ما در اینجا این است که این بحث حقیقت شرعیه نمی‌باشد بلکه این بحث لغوی است به این معنا که پیش از اینکه به شرع برسیم در لغت این اشتراک وجود دارد یعنی مشتقات از این قبیل مشترک می‌باشند و وقتی به لغت مراجعه می‌شود این اشتراک در مشتقات نه تنها در زبان عربی که در سایر زبان‌ها ملاحظه می‌شود.

حال ممکن است کسی این‌چنین نظری داشته باشد که در شرع کلمه عدل یا عادل اصلاً تعیّن پیدا کرد است در معنای دوّم یا سوّم که این حقیقت شرعیه است به این معنا که در شرع تعیّن پیدا کرده است که این مطلب بعداً به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

سؤال: در بحث عدالت و عادل فارغ از قرینه مناسبت این موضوع در روایات که بحث امام جماعت می‌باشد آیا خودِ لفظ تاب معنای اوّل را ندارد؟ مثلاً گفته شود شخصی در فلان مسأله عادل است؟!

جواب: بله دقیقاً همین‌طور است فلذا از نظر لغوی گفته می‌شود که این شخص عادل در این امر یا این قضیه خاصّه است به این بیان که مثلاً این شخصی که در تمام افعال بی‌قیدوبند و لاابالی است در یک کار عادل بوده و آن کار را به‌درستی و منطبق با ضوابط انجام می‌دهد.

سؤال: در واقع اگر تردید وارد نشود عموم و استدلال همان معنای دوّم و سوّم می‌باشد؟

جواب: قبلاً گفته شد که وقتی از عدالت امام جماعت و قاضی و ... بحث می‌شود قرینه روشنی وجود دارد که مقصود این نیست که فقط یک عمل شخص منطبق با شرع باشد بلکه در تمام کارهای او این انطباق وجود دارد، منتهی این بحث وجود دارد که آیا این انطباق در حدّ استمرار است و یا نیاز به ملکه دارد که در این صورت این اجمال بین معنای دوّم و سوّم پیش می‌آید.

پس به‌طور کلّ باید گفت که واژه «عادل» همچون صدها واژه دیگر دارای سه معنا به نحو مشترک لفظی بین عام و خاص می‌باشد که در این بحث معنای اوّل آن قطعاً منظور نیست و بنابراین مردد است بین معنای دوّم و سوّم و از این رو است که با توجّه به این بیانی که در اینجا عرض شد مشخص می‌گردد که آن فرمایش و استدلالی که مرحوم خوئی و دیگران دارند و به لغت برای اثبات قول خود تمسک کرده‌اند این استدلال درست نمی‌باشد که در کلمات متقدّمین مرحوم خوئی، ایشان و متأخرین از ایشان وجود دارد که می‌فرمایند ظاهر کلمه عدل در لغت همان استواء علی الطّریقه می‌باشد به این معنا که عمل شخص با آن مناسب و سازگار است و در واقع یک وصف فعل را می‌رساند که همان‌طور که مفصّلاً بحث شد این فرمایش درست نیست چراکه در تمام آن افعال و مصادری که حاکی از فعل می‌باشد مشتقّی که از آن مصادر أخذ می‌شود بنا بر عقل و فهم و ذهن عرفی معلوم می‌گردد که مشترک لفظی بین سه معنا می‌باشند و در اینجا هم اگر معنای اوّل حذف شود لااقل این اشتراک لفظی بین دو معنا وجود دارد.

و این‌گونه نیست که وقتی امثال شیخ انصاری و اعلام کثیری به سمت ملکه رفته و به آن قول معتقد شده‌اند به این معنا باشد که این لفظ عادل و این مشتق را مَجاز کرده باشند که از جمله ایشان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس)، فرزند ایشان، شیخ انصاری، مرحوم امام و مرحوم حکیم می‌باشند که اینها همه بزرگانی هستند که معتقدند «مَن له ملکة العدالة» قطعاً و یقیناً این‌گونه نیست که کلمه عادل در نظر این افراد که ملکه را در عدالت مأخوذ دانسته و موجود می‌بینند مَجاز باشد، خیر عادل در نظر ایشان مجاز نیست. نه اینکه گفته شود به اصطلاحی که امروز در اثر عرف فقها این معنای جدید پیدا شده باشد بلکه اگر تمام فقها و شرع و ... کنار گذاشته شوند باز هم این‌چنین است که مشتق گاهی به صورت «مَن له هذه الحرفة، مَن له هذا الطّبع و مَن له هذه الملکة» می‌باشد و مثلاً وقتی گفته می‌شود این شخص «مُکرم» است یعنی دارای طبع مکرمانه است و این معنا واقعاً در لغت وجود دارد و مَجاز هم نمی‌باشد بلکه حقیقت بوده و در تمام لغات هم وجود دارد فلذا عباراتی همچون «محسن، مُکرم، بذول، سخی و ...» استعمال می‌شود این الفاظ گاهی به معنای کسی است که دارای ملکه است و در واقع طبع ثانوی پیدا کرده است که این افعال از او صادر می‌شود.

## جمع‌بندی

پس تمام آنچه در اینجا گفته شد عبارت بود از چند قاعده مهم:

1. اقسام اشتراک لفظی: الف) اشتراک لفظی بین متباینان. ب) اشتراک لفظی بین عام و خاص
2. مشتق از این مبادی که حاکی از افعال است مشترک لفظی بین سه معنای عام و خاص می‌باشد
3. نتیجه بحث که در آن گفته شد نمی‌توان در برابر قائلان به قول ملکه به ظواهر لغت در مبادی افعال تمسک شود چرا که ظاهر لغت در کلمات عدل، سخاوت، بیع، شراء و ... همین است که ایشان می‌فرمایند و این هم با نظر مرحوم خوئی و تابعین ایشان سازگار‌تر است لکن اشکال این است که در روایات سر و کارمان با مشتق می‌باشد و مسأله مشتق با ظاهر الفاظ متفاوت است فلذا این‌گونه استدلال مسأله را تمام نمی‌کند و طبعاً این بحث پیش می‌آید که اگر این مسیر طی نشود آیا طبق قواعد لغت‌شناسی قواعدی وجود دارد که مشخص کند که کدام معنا پذیرفتنی است؟ که این مباحث در جلسات آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت ان‌شاءالله